گوشه‌ای از سوابق سمیه عبداله‌پور

این نوشتار دربارهٔ نقاشی‌های یک هنرمند جوان است، و از منظر عنصر تخیل و تصور به آثار وی پرداخته شده است.
از لحاظ شیوهٔ نقادی نیز در زمرهٔ نقدهای توصیفی با گرایش آموزشی است.

سمیه عبداله‌پور، موضوعات مورد علاقه‌اش را بر اساس حساسیت‌های طبع هنرمندانه‌اش، تصحیح می‌کند. حساسیت‌های نقاشانه او، کمتر با مفهوم «ساختار هندسی» و «کمپوزیسیون» مرتبط است، و بیشتر با «احساس» و «خیال‌پردازی» قرابت دارد.

احمدرضا دالوند

نگاهی به آثار سمیه عبداله‌پور

نقاشی‌هایی سرشار از مهربانی و پاکی

به نظر می‌رسد سمیه عبداله‌پور، قبل از اینکه فرایند شیرین و خیال‌انگیز کارش را در چارچوب‌های خشک ترکیب‌بندی‌های منطقی گرفتار سازد، با ممارست بسیار واژگان بصری آثارش را کشف می‌کند. او آنقدر فرصت دارد که به‌زودی جملات بدیع و شعر تصویری‌اش را از دل این گام‌های نخستین خلق کند.
این هنرمند جوان گویی نمی‌خواهد حرف‌های بزرگ و جدی را در کالبد آثارش وارد کند ؛ او در لحظه اجرای نقاشی‌هایش منطق و عقل متعارف را موقتاً کنار می‌گذارد تا با فراغ بال بیشتری پای به عرصه رؤیاها و تصورات کودکی بگذارد.
به همین سبب در تابلوهایش خیال کودکانه موج می‌زند. شاید از همین روست که همه چیز در این تابلوها با چشمانی رازآلود و پرسشگر به ما خیره می‌شود. دنیای نقاشی‌های او سرشار از مهربانی و پاکی است. نقاشی‌هایی که موزون و خوش‌آهنگ هستند. نقاشی‌هایی ساده، ولی نه ساده‌لوحانه، کودکانه اما نه بچگانه.
در تبارشناسی آثار سمیه عبداله‌پور، متوجه دو وجه توأمان می‌شویم: ۱. تصویرگری، ۲. نقاشی. گفتنی است که حرکت همزمان «تصویرگری» و «نقاشی» درمواردی شانه به شانه و در مواردی نیز همچون یک تمارض در طول تاریخ هنر مشاهده می‌شود. در اروپا و آمریکا مساله تصویرگری و نقاشی همواره مساله‌ای پیچیده بوده است. در اروپا با حضور تصویرسازان بزرگی همچون: آندره فرانسوا، رولان سیرل، رولان توپور و ژان میشل‌فولون؛ زمینه‌های پاگرفتن جریانی تصویری در رسانه‌های چاپی را فراهم ساخت. اما در آمریکا (در خیلی از موارد) ، تصویرسازی به هنری شخصی تبدیل شد. هنری در حد« نقاشی بدون مضمون» و«تیر تصویری»، و کم‌کم تمامی ایماد «هنرهای ناب» را با خود به همراه آورد.
ذکر این نکات از این رو ضرورت دارد که نه تنها سمیه عبداله‌پور که بسیاری از جوانان دیگر در ملتقای چنین شرایطی ایستاده‌اند.
کارهای سوگل جواهری، هم‌اینک از نوعی حس کودکانه، ابهام و روایت کاملا فردی برخوردارند. او در کار کشف آفاق ذهنی ویژهٔ خودش است. آنچنانکه بی‌توجه به فرایند بازارپسند رایج درسطح انقلب گالری‌ها، زبان تصویری خاص خود را تجربه می‌کند.
نقاشان در یک تقسیم‌بندی بسیار کلی، دوگروه‌اند: گروه نخست، در پی آنند که وجه رایج پدیده‌ها را، یعنی وجهی که تقریباً همیشه آن را می‌بینیم ، و مردم عادی می‌بینند را به تصویر بکشند. و گروه دوم وجه شبح‌گونه، رازآمیز، فانتزی و خیالی را مصور می‌کنند.
نقاشان گروه نخست، سیب و درخت و آدم و جانور و گیاه را آنچنان تصویر می‌کنند که عامه مردم درهنگام توصیف و تمجید، تابلوی آنان را به عکس تشبیه می‌کنند ؛ و این والاترین امتیازی است که نصیب نقاش می‌کنند، و طلایی‌ترین ستاره‌ای است که بر یقهٔ نقاش نصب می‌کنند.
سمیه عبداله‌پور از جمله نقاشان گروه دوم است که به وجه شبح‌گونه، رازآمیز و فانتزی پدیده‌ها نظر دارد. او از دو عنصر «تصور» و «تخیل» توأمان بهره می‌گیرد. لازم به ذکر است که تخیل، سازنده چیزهایی است که وجود ندارند، هرگز نبوده‌اند و نخواهند بود. با این‌حال چه کسی می‌داند که آیا آنها به وجود خواهند آمد یا نه ؟ زمانی که تخیل، قالیچه پرنده را پدید آورد، چه کسی فکر می‌کرد که روزی ما انسان‌ها فضا را خواهیم پیمود؟ اما تصور، سازنده چیزهایی است که می‌توانند باشند یا اتفاق بیفتند.
تمایز بنیادین میان « تخیل » و « تصور »، زمانی آشکار می‌شود که ما مفاهیم « واقعی» و « تیر واقعی » را مورد دقت قرار دهیم.
تخیل، به عرصه تیر واقعیت تعلق دارد. اما تصور با واقعیت مرتبط است. اگر تخیل متعلق به فردی با قوهٔ تصور مناسب باشد، دارای این توانایی است که تاثیرات خود را بر واقعیت مشاهده کند. هنگامی که تخیل، به عنوان عاملی تسریع‌کننده برای تصور عمل کند ؛ فرد قادر به خلق آثاری بدیع خواهد شد که تا آن زمان دیده نشده است. تخیل، عامل تسریع‌کننده تصور است. در حالی که تصور نوعی صافی است که تخیل برای پیوستن به واقعیت باید از آن بگذرد.
عبداله‌پور، از دیدگاهی متمایز از دیگر افراد به واقعیت می‌نگرد. او به تمام عناصر اطراف خود از دریچه تخیل می‌نگرد و به آن‌ها سبک خاص خود را می‌بخشد. برخی از آن‌ها را می‌زداید و در ذهن خود مدام تغییر شکل می‌دهد. او راهی برای بیان درونیات خود یافته است. هنر سمیه عبداله‌پور، چه کودکانه و چه پخته، چه سنتی و چه غیر سنتی، تعادلی میان کار خلاق و روزمرگی است. او کار خلاق را بر گزیده است. واقعیتی که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت، آن است که اکثر گالری‌های ما از منظر فرهنگی و اقتصادی هنوز وارد این مرحله نشده‌اند که هنرمند جوانی را کشف کنند و برای آینده او سرمایه‌گذاری کنند. آنان در حال حاضر بیشتر به دنبال استفاده از هنرمندان تثبیت شده هستند تا در فرایند اقتصاد هنر، ریسک کمتری را متحمل شوند ؛ غافل از آن که هنرمندان جوان دیروز ما می‌توانند با سپری‌شدن چند سالی خیلی بیشتر از اسلاف خود بدرخشند.

در تابلوهایش خیال کودکانه موج می‌زند. شاید از همین روست که همه چیز در این تابلوها با چشمانی رازآلود و پرسشگر به ما خیره می‌شود

بیانیه هنرمند: سمیه عبدالله‌پور

Artist's Statement
Somayeh Abdollahpoor

شروع به کار که می‌کنم پیش از هر چیز به خلوت بوم فکر می‌کنم به اینکه چقدر این خلوت را دوست دارم. سکوتش را به‌سختی می‌توانم بهم بزنم. می‌خواهم در کارهایم همیشه گوشه‌ای از این خلوت و سکوت باقی بماند.
زمان زیادی را باید صرف کنم تا کسی رو برای ورود به این خلوت انتخاب کنم که از جنس این سکوت باشد و کادر کوچک بوم را برای زندگی انتخاب کند. احساس می‌کنم این انتخاب دو طرفه است. گاهی که می‌نشینم و از دور نقاشی‌هایم را نگاه می‌کنم، حس می‌کنم اسارت چهره‌ای که نقاشی کرده‌ام را، اسارتی که شاید فقط انتخاب من نه، انتخاب خودشان است و هردو از این اسارت راضی هستیم. باید کسی را که وارد دنیای خلوت من می‌شود خوب بشناسم، چیزی از سرگذشت و احوالش نمی‌خواهم بدانم همین که ساعت‌ها رو در روی هم بنشینیم آنقدر برایم آشنا می‌شود که حتی نامش را هم از خاطر می‌برم و چهره و اندامش آنچه باید بگوید برایم روایت می‌کند.
قلمو که در دست می‌گیرم و به چهره‌ای که انتخاب کرده نگاه می‌کنم می‌توانم ببینم اثر اشک و لبخند را که مثل لایه‌هایی شفاف نقش بسته از پس هم. و این منم که باید انتخاب کنم لایه‌ای را که از رنگ سکوت دنیای من است. به دنیایم وارد می‌شود، نه برای روایت داستانی تازه، هیچ روایتی! تنها برای اینکه در این بوم سفید، همبازی انتخاب تازه من باشد.
دخترک نقاشی‌هایم بزرگ‌تر از سنش است، مثل کودکی خودم. عمیق نگاه می‌کند، کم حرف می‌زند و نسبت به دنیای کودکی بی‌تفاوت است. عروسکش را که نمادی از سن و سالش است همیشه در کنار خودش دارد ولی بودنش نشانی از توجه‌اش به آن نیست. در دنیای بزرگ‌ترها سیر می‌کند، سعی می‌کند تمام و شادی آنها را بفهمد، سعی می‌کند معنی دختربودن و جنسیتش را بفهمد، سعی می‌کند از پس باید و نبایدهایی که مثل دیواری بین او و کودکی‌اش فاصله انداخته عبور کند. تمگین نیست اما به چیزهایی فکر می‌کند که سرخوشی کودکی را از او می‌گیرد. کودکی نمی‌کند در زمانه‌ای که همه اتفاقات را بزرگ‌ترها رقم می‌زنند.
این تابلو، آخرین کارم از این مجموعه است که با موضوع جنگ کار کردم و این چند خط را برایش نوشتم:
از مجموعه «عروسک‌ها با چشمانی باز می‌خوابند»
وقتی بوی باروت می‌آید، وقتی دیوار خانه‌ای از انفجار می‌لرزد، وقتی قلب کوچکی تند تند می‌زند از بیم مرگ، مرگی که هنوز معنای واژه‌اش را هم نمی‌داند، دیگر فرقی نمی‌کند کجای دنیا خواب کودکی پریشان شده است، همه عروسک‌ها از آن پس با چشمانی باز می‌خوابند.